

# کفتارهای عرفانی

(قسمت هشاد و یکم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات آبان ۱۳۹۰)

صدوسی و یکم

# فهرست

## جزوه صدوسی ویکم - گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)

(بیانات آبان ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

ائمه، خزانه دار الهی هستند و جز با اجازه‌ی صاحب خزانه خرج نمی‌کنند/ داستان کشتی نوح/ در مورد مجازات‌های دسته‌جمعی خداوند و مؤمنین/ آوردن نسل خیلی مؤثر و مهم است/ وسایل و مقدماتی که نسل بشر را از بین می‌برد/ سستی ایمان/ نعمت ایمان قوی/ اجرای دستورات. .... ۷

اثری که در آیه‌ی قرآن هست در هیچ‌کدام از عبارات فلاسفه و حکما و ادبا نیست/ درباره‌ی عبادت خدا/ ذکر عذاب و ذکر رحمت الهی در آیات قرآن/ شسته شدن خطاها در یک لحظه، داستان مریم مجدلیه/ خلوص نیت در یک لحظه کار قرن‌ها را می‌کند/ اوامر الهی، بخشش الهی در زمان و مکان نمی‌گنجد/ ان شاء الله خداوند موجبات غضب خودش را از ما دور کند و ما را نگذارد که در خطا بمانیم/ معنای مختلف روح/ وحی الهی/ فرستادن فرشتگان و روح بر مؤمنین درجات مختلفی دارد. .... ۱۳

طب، به دلیل بی‌اعتنایی به تجربه‌های گذشتگان پیشرفت چندانی نکرده است و حتی در بعضی زمینه‌ها عقب‌گرد هم کرده است ولی جراحی پیشرفت کرده است/ طب قدیم اخلاط اربعه را در نظر داشتند/ داستان خلقت آدم و حوا/ اخبار نادرست و

جعلی وارد شده در فقه/ اثرات حالات روانی در جسم، ارتباط  
بین جسم و روح/ علوم معقول و علوم منقول/ داستان دیدار  
ابوعلی سینا و ابوسعید ابوالخیر/ مسأله‌ی وراثت/ تشخیص  
روحیات از قیافه/ علم حقوق می‌گوید: جراحی پلاستیک که

بدون ضرورت باشد دیه دارد. .... ۲۲

در مورد روز عید قربان بین مسلمان‌ها اختلافی نیست/ عید  
نوروز/ آدم و حوا و قربانی دادن/ خصلت‌های قبیلی در انفاق/  
ابراهیم علیه السلام و ممنوع شدن ذبح فرزند/ داستان عبدالمطلب و  
نیت قربانی کردن عبدالله/ سقط جنین/ حقه‌بازی‌ها، داستان

حضرت ایوب و شیطان. .... ۳۲

عید قربان/ قربانی کردن حیوان/ دو گروه افراط و تفریط از  
لحاظ کشتن حیوان در مردم؛ میانه‌رو بودن با سالی یک‌بار  
قربانی/ حضرت ابراهیم و داستان قربانی کردن اسماعیل،

اطاعت امر الهی/ نحوه‌ی مصرف قربانی و ذبح. .... ۴۲

در مورد اختلافات خانوادگی/ اعتیاد/ طلاق/ فرزند، ادامه پیدا  
کردن نسل بشر، جلوگیری کردن از فرزند آوردن/ مهر و محبت  
میزان ندارد/ اختلاف راجع به رضاع، شیر دادن/ همه چیزها به  
قانون نیست، در مسائل خانوادگی فقط عاطفه و روابط است/ در

مورد مسکن و نفقه و شرایط در ازدواج. .... ۴۸

فهرست جزوات قبل..... ۵۷

با توجه به آنکه **حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)** پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن **۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲** تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می‌نویسد یا مطلبی می‌گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی‌رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی‌توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می‌شود و منتشر می‌گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده‌ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته‌ام جواب ندادید. آخر می‌گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح‌علی‌شاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه‌ای که آنها سلام می‌رسانند، التماس دعا می‌گویند، همان لحظه، دعا و خواسته‌شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می‌رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می‌شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤالی، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی‌شود این کار را کرد، نمی‌رسیم.

بنابراین درباره‌ی سؤالی که در ذهنتان پیدا می‌شود، حتماً جواب داده‌ام. این جزوه‌هایی هم که درمی‌آید، برسید که چه موقعی جواب داده‌ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیابید و برسید. مثلاً می‌نویسند شش‌بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده‌بار

هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

در اخبار و احادیث ما، این مژده را به ما داده‌اند و گفته‌اند که مجازات‌های دسته‌جمعی از آن قبیلی که کشتی نوح یا عاد، ثمود، شعیب یا قوم فرعون و... بود که یکسره از بین رفتند خدا برای ما مقدرّ نفرموده است. البته اگر این اخبار صحیح باشد یعنی واقعاً فرموده باشند همین است، برای اینکه ائمه خزانه‌دار الهی هستند و از خزانه‌ی الهی بیخود جز با اجازه‌ی صاحب‌خزانه خرج نمی‌کنند، بنابراین با اجازه‌ی خود خداوند چنین مژده‌ای دادند. در داستان کشتی نوح، داریم که نوح مشغول ساخت کشتی بود. همه رد می‌شدند مسخره‌اش می‌کردند. شاید یک سال مشغول همین کار بود و کشتی می‌ساخت که در این بیابان، در این کویر که نه آب و نه آبادی هست، اصلاً مردم نمی‌دانند آب چیست؟ آنوقت تو کشتی می‌سازی؟! او را مسخره می‌کردند. استاد کشتی‌سازی هم که نبود، خداوند مستقیم به حضرت نوح تعلیم می‌داد که چطوری بسازد. بِأَعْيُنِنَا وَ وَحَيْنَا<sup>۲</sup>، با وحی ما و زیر نظر ما بساز. مثل اینکه حالا فرض کنید به من بگویند یک هواپیما بساز. تازه این امکانش هست کتاب بخوانم که هیچی بلد نیستم ولی آن عجیب‌تر بود، به هرجهت ساخت. بعد خداوند به نوح دستور داد اینهایی که ایمان آوردند آنها را صدا بزن بگو بیایید در کشتی. همه آمدند، مؤمنین همه

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۱۴ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره هود، آیه ۳۷ / سوره مؤمنون، آیه ۲۷.

در کشتی بودند. در مورد پسر نوح که:

پسر نوح با بدن بنشست

خاندان نبوتش گم شد

نوح خواست یک وساطتی بکند که من بنده‌ی خاصّ خدا هستم این پسر را هم خود خدا داده اجازه بده نجات یابد. خدا به حضرت نوح توپید که دیگر از این جاهل‌بازی‌ها نشان ندهی، ول کن یعنی فقط مؤمنین آمدند. در قوم ثمود و قوم عاد همینطور. مؤمنین جمع شدند و بلا برای کفار آمد. در داستان موسی علیه السلام فقط قشون فرعون از بین رفت. متن خبر را مراجعه‌ی جدیدی نکردم. آیا این است که اصلاً چنین مجازات همگانی را برایتان نخواهیم فرستاد؟ یا اینکه مجازاتی که مؤمنین را جدا کنیم، نخواهیم فرستاد؟ چون در همه‌ی مجازات‌های قبلی مؤمنین معاف بودند. مؤمنین را جدا کردند برای مابقی عذاب فرستادند. برای اینکه الان قرائنی که در دنیا پیدا شده، نشانه‌ای از غضب خدا می‌کند، آنطور چیزها پیدا نشده، بله! ولی خود این بشر را به جان هم انداخته. در این خلقت‌های قدیمی، جاندارانی که قبلاً در کره‌ی زمین بودند، البته خیلی هم جسمشان قوی بوده که حالا چطور شده از بین رفتند؟ خداوند نظر داشته عده‌ی بیشتری بیایند، جثّه را کوچک کرده؟ این مشهور است، تا حالا

اطلاعات بشر به اینجا رسیده که این دایناسورها بودند که مثلاً الان استخوان‌هایشان را ما می‌بینیم و یکسره همه از بین رفتند. البته ما برای آنها، نمی‌دانیم که ایمان و کفری دارند یا ندارند؟ ظاهراً ندارند ولی شاید به یک درجه‌ای رسیدند چون همه چیز يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ<sup>۱</sup>، نه حتّی من فی السَّمَاوَاتِ، بلکه ما فی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ است.

به هر جهت دیدم آنها خودشان دارند خودشان را از بین می‌برند. ذهنم رفت به این بشر امروزی. در بشر امروزی از یکی نمی‌دانم یا طنزنویسی بود یا فیلسوفی یا هر چه بود، پرسیدند: جنگ چیست؟ چرا جنگ می‌کنند؟ گفت: دو نفر که همدیگر را نمی‌شناسند به قصد کشتن، از بین بردن همدیگر، با هم جنگ می‌کنند، بدون اینکه همدیگر را بشناسند چرا؟ چون دو نفری که همدیگر را نمی‌شناسند با هم رقابت دارند.

باقی ماندن نسل، تا جایی که خدا خواست و بخواهد ادامه پیدا می‌کند و آن جاندار در کره‌ی زمین می‌ماند این آوردن نسل خیلی مؤثر و مهم است. بشر خودش آمده، فکرش رسیده و یک نوع سمّی برای موش‌ها اختراع کرده است. این مرگ موش که می‌گویند سیانور است، یک سمّی است بخورد می‌میرد. یکی، دو تا موش می‌خورند می‌میرند.

---

۱. سوره جمعه، آیه ۱ / سوره تغابن، آیه ۱.



آنهای دیگر می‌بینند، نمی‌خورند. بعد یک سمی را کشف کردند که این سم به دهان موش‌ها خیلی هم خوشمزه است، خوششان می‌آید این سم را می‌خورند، نمی‌میرند ولی عقیم می‌شوند نسلشان از بین می‌رود. یک خرده صبر کنیم به کلی موش از بین رفته. سم خیلی مؤثر است، موش چنان نسلش از بین می‌رود که دیگر اصلاً مثل اینکه وجود ندارد. همین کار را بشر خودش با خودش کرده، همه‌ی انواع کارهایی که نسل بشر را از بین می‌برد، بلا را به سر خودش آورده است.

یک وقتی یک مقاله‌ای هم نوشته بودم، که آخر دیگر یک روابط شخصی، چه به اینکه دولت دخالت کند؟ حتی مذهب در اسلام، بیشتر چیزها اینطوری است، به‌خصوص در مسائل خانوادگی. از پیغمبر می‌پرسیدند که چه کار کنیم؟ پیغمبر جواب می‌داد. کمتر شده که خود پیغمبر اصالتاً به ابتکار وحی یک مطلبی بگوید. سؤال می‌کردند، می‌گفتند. این آقای که می‌گوییم به اصطلاح فیلسوفی، دانشمندی اسمش هرکی بود، مقرر کرده بود که مثلاً چنین و چنان باشد، بترسید از اینکه جمعیت زیاد می‌شود غذا به این اندازه نیست. شما این را بگویید ولی ما می‌گوییم خداوند فرموده: وقتی اینها از بهشت بیرون آمدند، بروید به آن کره‌ی زمین، غذا و آب و همه‌ی زندگیتان را در آنجا برایتان فراهم کردم یعنی کره‌ی زمین تا جایی که بشر روی آن هست غذا هم دارد، هیچ نگرانی از این حیث ندارد. اعتقاد ما اگر قوی باشد،

خود اعتقاد برای ما غذا نیست. چرا، برای خیلی‌ها غذاست، آنهایی که به یک بادام می‌سازند ولی به ما این مجال را می‌دهد که فرمایشات بزرگان و آیات قرآن را دقت کنیم و طبق آن زندگی کنیم. الان بعضی از وسایل و مقدماتی که نسل بشر را از بین می‌برد، متأسفانه فراهم است. یکی سستی ایمان است که زندگی سخت می‌شود، ایمان‌ها از بین می‌رود. زندگی مرفه می‌شود، ایمان‌ها را فراموش می‌کنند. خداوند نعمت ایمان قوی را به همان اندازه‌ای که در قدیم می‌داده، به ما نداده، خدایا! بده به ما.

دستورات را یا اجرا نمی‌کنیم یا اگر اجرا هم می‌کنیم از روی زبان است، از روی ترس بیخودی است که می‌کنیم. آخر این نمازی است که ما می‌خوانیم؟! حالا به این جهت مربوط نیست ولی یک مرتبه یاد مرحوم آقای و فاعلی مجتهد سلیمانی رحمته‌الله افتادم. ایشان می‌فرمودند: من در جوانی، شعر می‌گفتم، شعرهایم را هم می‌نوشتیم، بعد از چند سال شعرهایم دفترچه‌ای شد حالا به چه مناسبت؟ گفتم از نو بخوانم یا مثلاً دفترچه‌ام پر شده بود. خواندم، دیدم عجب اشعار مزخرفی! ریشم را گرفتم، گفتم: عمو! خجالت نمی‌کشی با این اشعارت، خودت را می‌خواهی شاعر بگویی؟! در آتش انداختم، راحت شدم. فرمایش ایشان رحمته‌الله بود. حالا ایشان شعرشان که یک چیز تجملی است فرموده‌اند ولی ما واجباتمان این نمازی است که می‌خوانیم! نمی‌دانم،

خدا خودش می‌داند. خدایا! به ما بده آنچه شایسته‌ی خودت است، نه از شایستگی ما، ما شایسته نیستیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

مرحوم حاج آقای سلطانی، عموی حضرت صالح علیشاه می‌شدند یعنی عموی ما. بیشتر همه‌ی مجالس را در بیدخت بودند، همیشه هم پهلوی حضرت آقا می‌نشستند حضرت آقا خیلی احترامشان می‌کردند. گفتند که یک نامه‌ای آمده بود باز کردند خواندند و بعد رو کردند به این، مثل اینکه جوابی نوشتند، دادند من هم بخوانم، فقط این آیه را نوشته بودند: وَ تَبَّىٰ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ<sup>۲</sup>، به بندگان ما خبر بده که من غفور و رحیم هستم و این را هم خبر بده، عذاب من عذاب دردناکی است. هر دو تا را گفتند. این، خودِ مطلبش در عبارات دیگر هم هست و اصولاً هم خیلی از عباراتی که در قرآن هست قبلاً و بعداً هم فلاسفه، ادبا و حکما گفته‌اند ولی آن اثری که در آیه‌ی قرآن هست البته در هیچ‌کدام آنها نیست. سبکِ تمام قرآن هم همینطور است، به این معنی که اگر خداوند همیشه ذکر عذاب کرده، ذکر رحمتِ خودش را هم کرده است. گاهی قبل از ذکر عذاب، مثل همین آیه‌ی أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ و گاهی بعد از ذکر عذاب، عذاب‌ها را ذکر کرده و بعد در خیلی آیات می‌فرماید: توبه کنید.

بس که ما همه چیز را به عبارت درآوردیم، می‌گوییم عبادتِ خدا یعنی همین نماز، الله اکبر. آن هم معنایش نه، خم و راست بشو و

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۱۴ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره حجر، آیات ۵۰-۴۹.

این حرف‌ها را بگو، این اسمش عبادت است، نه! این عبادت نیست. این ورزش است، آن هم اگر خوب انجام بدهید، ورزش است. البته نماز هست و امر خدا را اطاعت کردید، از این جهت خدا بر شما ایرادی نمی‌گیرد ولی عبادت نیست. حالا به هر جهت به این سهولت هم که خداوند فرموده، اگر ما توفیق الهی داشته باشیم، باید بتوانیم استفاده کنیم، می‌خواهیم استفاده کنیم ولی گاهی نمی‌توانیم یعنی با همه‌ی مستحق بودن به عذاب و سخت‌ترین عذاب‌ها یا اینکه با جهل کامل، یک لحظه، همه‌ی خطاها شسته می‌شود.

در تاریخ که مثال زیاد هست مثلاً از فضیل عیاض، راهزن بود، سردسته‌ی دزدان سر راه گرفتن. بشار حافی که الوات بود (استغفرالله، من را ببخشند که من با این عبارت از آنها یاد کردم) یا رابعه عدویه و آن زندگی‌های اولیه‌ای که داشته یا مریم مجدلیه با آن زندگی‌ها. الان از آن خاطرات، حتی خدا نگذاشته که در خاطر ما آن یادگارها بماند، یادمان بیاید که فضیل عیاض چقدر مثلاً مال ما را العیاذبالله دزدیده یا رابعه عدویه یا آن یکی مریم مجدلیه، چقدر خطاها داشتند، یک لحظه همه‌اش شسته شد. در مورد رابعه و اینها که خیلی صحبت شده، می‌دانید. مریم مجدلیه زمان حضرت عیسی علیه السلام بود. همین حواریون، یک عده‌ای ده، دوازده نفر، عیسی را احترام می‌کردند به‌عنوان اینکه یکی از خاندان روحانیت خودشان است. عیسی علیه السلام مشغول صحبت

بود، مریم مجدلیه به طرف اینها دویده بود و یک عده، یک مردانی هم پشت سرش می‌دویدند. به عیسی که رسید خودش توسّل کرد، مردم هم به احترام عیسی ایستادند. عیسی ﷺ از آنها پرسید: چیست؟ چرا به دنبال این هستید؟ گفتند: این مریم مجدلیه است که همه او را می‌شناسند، خیلی بدکار و بدنام است، حکم صادر شده است و حکم شرعی را می‌خواهیم اجرا کنیم: سنگسار. سنگسار هم حکم یهود است. عیسی نفرمود اجرا کنید. عیسی گفت: از شما آدم‌هایی که آمده‌اید، سنگ برداشته‌اید که این را سنگسار کنید، هر کدام گناهی ندارید، سنگ اول را بزنید. همه به حرف عیسی فکر کردند، یکی یکی سنگ‌ها از دستشان افتاد، همه راهشان را گرفتند و رفتند. البته وقتی مریم آمد، دوید خدمت عیسی که رسید ایستاد، از ترس جانش بود ولی خداوند در این وقایع چه تحولات درونی برایش ایجاد کرد که به اصطلاح خواست توبه کند؟ این وضعیتی که دید خداوند اینقدر رحیم است که همه‌ی آن خطاها را وقتی بخواهد در یک لحظه می‌شوید. اینکه می‌گویم کتاب مقدّس را خوب است یک مرتبه بخوانید، منتها باز این دقّت‌ها را در آن بکنید. بعد که عیسی ﷺ آمد مریم مجدلیه هم جزء دوستان حضرت، پشت سرشان آمد و صحابه آمدند. یکی از صحابه حالا یا در همان جلسه یا در جلسه‌ی دیگری از حضرت پرسید: ما که یاران قدیمی تو هستیم، به اندازه‌ی این مریم مجدلیه به ما اظهار

محبت نمی‌کنی! گفت: برای اینکه شما بفهمید، من به اینجا که رسیدم خسته بودم، نشستم، شماها هم خسته بودید هر کدام رفتید کاسه‌ی آبی، شربت‌ی، چیزی پیدا کردید و خوردید، خطایی هم نکردید ولی این مریم مجدلیه، اول بار با اشک چشمش و با آب، پای من را شست، با موهای سرش تمیز کرد، صابون زد. هم او فهمید، هم صحابه فهمیدند، هم ان شاء الله ما فهمیدیم که خلوص نیت در یک لحظه، کار قرن‌ها را می‌کند، این مربوط به زمان نیست، همه چیزهای این دنیا به زمان و به مکان بستگی دارد ولی اوامر الهی، بخشش الهی در زمان و مکان نمی‌گنجد. در یک لحظه، از قعر جهنم به قول ما، به اوج بهشت می‌رسد که نمونه‌ی آن را در وقایع کربلا هم می‌گویند.

این است که با همه‌ی این خطاها و چیزهایی که من گفتم، ان شاء الله خداوند بر جمع ما غضب نکرده باشد، اگر غضب کرده باشد می‌گوییم: *أَعُوذُ مِنْ غَضَبِكَ بِرَحْمَتِكَ*، از خودت به خودت پناه می‌بریم، ان شاء الله خداوند موجبات غضب خودش را از ما دور کند و ما را نگذارد که در خطا بمانیم و خودش نگذارد که ما خطا کنیم. الان همانطور که گفتم در قرائن و دلایل که خیلی هست، شبیه ایّامی که خداوند در قدیم، به مردم غضب کرد ولی می‌گویند به ما قول داده که به این امت از آنطور غضب‌ها نکند. ان شاء الله.

یکی در مورد اوراد نماز و اینها پرسیده که ما نمی‌توانیم، گاهی

عجله داریم، آیا بخوانیم، نخوانیم..؟ اولاً احکام شرعی را در پنج مورد، تقسیم کردند: واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح. واجب یعنی حتماً باید انجام داد، نکنید گناه دارد. مستحب یعنی اگر نکنید گناه ندارد ولی اگر بکنید ثواب دارد. مکروه و حرام ضدّ این است، حرام یعنی چیزی که اگر بکنید گناه دارد، مکروه یعنی اگر بکنید کار بدی است ولی گناه ندارد که خیلی هست. مباح یعنی آن چیزهایی که غیر از اینهاست، دیگر هیچ فرقی نمی‌کند هر کاری می‌خواهید بکنید. بعد در واجبات هم تازه درجاتی دارد. کما اینکه فرض کنید همه مدرسه رفتیم یک درسی هست که خیلی سخت است و باید حتماً خواند، اول آن درس را می‌خوانیم بعد اگر مجال کردیم آن درس بعدی را، می‌گوییم این معلّمش سخت می‌گیرد، واجبات هم همینطور است.

نماز، واجب واجب است یعنی بمیر و بدم. به هر جهت نماز را باید بخوانید، این دعاها که بعد از نماز گفتند، مستحب است یعنی اگر نخوانید گناهی ندارید اما باید بخوانید. یک وقت خودتان بر خودتان واجب کردید، مثل اینکه فرض کنید چند نفر هستند بزرگشان، پیرشان تشنه است، به یکی می‌گوید: آب خوردن بیاور. این کمی مین و مین می‌کند و یکی دیگر بدو بلند می‌شود می‌رود آب می‌آورد می‌دهد. این کسی که مین و مین کرده، تأخیر کرده، می‌گوید گناهی ندارم. راست هم می‌گوید، یکی دیگر رفته آب را آورده ولی در عالم طریقت گناه دارد.



اما شریعت مقدّم بر طریقت است، تقدّم زمانی می‌گویند یعنی از لحاظ زمان، نه از لحاظ معنا. مثل اینکه غذا می‌خورید، اوّل یک پیاله سوپ می‌آورند بعد مثلاً غذای اصلی را می‌آورند. سوپ تقدّم زمانی دارد بر آن یعنی بر آن غذای اصلی واجب‌تر و مقدّم نیست، اصلی آن یکی است منتها از لحاظ زمان اوّل این را باید بخورید، بعد آن را. این اورادی هم که به شما داده شده، مستحب است، واجب نیست اما اگر شما در طریقت خیلی جلو رفته باشید هر چه جلو می‌روید این هم نزدیک به واجب می‌شود. بغل دستتان است، بازویتان را گرفته، همینطور که شما می‌روید جلو، آن هم می‌آید جلو ولی واجب نمی‌شود، واجب آن است که خدا گفته، به همه گفته. بنابراین سعی کنیم که آن مستحبات را هم انجام بدهیم.

برای اینکه فرق این حکم شرعی را بدانید همان داستان سؤال و جواب با شبلی را به یاد بیاورید. شبلی یک مدّتی فرماندار همین دماوند ما بوده، دانشمند، حکیم و فقیه بود. کسی از شبلی پرسید که زکات چهل دینار چقدر است؟ آنوقت‌ها چون فقط پول، سکه بود، نه اسکناس. سکه‌ی طلا بود و سکه‌ی نقره، دینار پول طلا بود، درهم پول نقره. پرسید که اگر چهل دینار داشته باشیم، زکاتش چقدر است؟ شبلی هم فقیه بود یعنی مجتهد بود، مرجع تقلید بود، هم دانشمند طریقت بود، اهل

عرفان. گفت اگر از فقیه می‌پرسی، زکات چهل دینار، یک دینار است یعنی یک دینار را می‌دهی سی‌ونه دینار دیگر را خودت هرکاری می‌خواهی بکن. اما اگر از عارف یا صوفی یا اهل طریقت مثلاً، از او می‌پرسی، زکات چهل دینار آن است که یک دینار فقیه را بدهی و چهل دینار بدهی، مجازات اینکه چرا چهل دینار را نگه‌داشتی؟ چرا گذاشتی اینقدر بشود؟ خرج نکردی؟ البته از این داستان هرکسی یک استفاده می‌تواند بکند. اقتصاددان هم حتی می‌تواند استفاده کند بگوید یعنی ذخیره کردن پول صحیح نیست یعنی پول به کار بیفتد، استفاده داشته باشد، البته نه به صورت ربا... *أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا*<sup>۱</sup>

از آیه‌ی قرآن هم یک سؤالی کردند، اولاً کلمه‌ی روح که در قرآن هست، اصطلاحی است، لغت عربی است و در قرآن استفاده شده مثل همین‌ها، به چند معنا استفاده شده. یکی روح به منزله‌ی محرم خداوند، همه چیز خداوند، آن دعایی دارد *اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ وَبَاطِنِي بِمَعْرِفَتِكَ وَسِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اِتِّصَالِ حَضْرَتِكَ وَرُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ*، کار روح را مشاهده‌ی خدا می‌داند یعنی روبه‌رو می‌ایستد به خدا، می‌بیند. این جنبه‌ی روح است یکی به معنای روحی که از همین روح، خدا در ماها دمید که *وَنَفَخْتُ فِيهِ*

مِنْ رُوحِي<sup>۱</sup>، این هم یک روح است. حالا یکی از این روح‌ها، خداوند مورد امانت خودش قرار داد، می‌شود روح‌الامین که جبرئیل باشد. منظور روح به معنای مختلفی به کار می‌رود و اما اینکه نوشته‌اند چگونه فرستادن فرشتگان و روح بر آدمی صورت می‌گیرد؟ اولاً اگر خدا می‌خواست که ما بدانیم راهش را باز می‌کرد که از خودش بپرسیم چطوری می‌کنی؟ ولی خلاصه روح و فرشتگان و اینها دیده نمی‌شوند. بر پیغمبر وحی می‌آمد، حضرت حالتِ وحی می‌گرفت، حالتش معلوم بود. وحی که تمام می‌شد به حال عادی برمی‌گشت. مثلاً می‌فرمود، الان جبرئیل آمد به من اینطور گفت. از آن شخص کنار حضرت، اگر ابوجهل بود، می‌گفتند تو دیدی؟ می‌گفت نه، من ندیدم که کسی بیاید، فقط حضرت می‌دید. این است که کسی هم ندیده، آن کسی هم که دیده، قابل بیان نیست، به حرف در نمی‌آید، آنقدرش که به حرف درمی‌آید همین است که خداوند روح و فرشتگان را بر بشر فرستاد یعنی همینی که در مورد پیغمبر دیدیم. وحی آن درجه‌ی اعلاء است که مستقیم از جانب خداوند پیام می‌آورد، خدا می‌تواند به پیغمبر دستور بدهد. حالا یک‌وقت هست که دستورِ خداوند، از دفتر کارش صادر می‌شود، نه از خودِ خداوند،

مستقیم. برای آنهایی که آشنایی دارند و می‌شناسند این هم مثل دستور خودِ خداست. این است که درجاتِ مختلفی فرستادن فرشتگان و روح، بر مؤمنین دارد. من همینقدر می‌دانم، شما هم همینقدر بدانید، ان شاء الله خدا توفیق بدهد بیشترش را هم ببینیم، نه اینکه بدانیم، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

ابتدا نقل قول از حضرت صالح علیشاه می‌خواهم بکنم. فرمایشات ایشان در همه‌ی زمینه‌ها، برای من حجت بود، همینطوری که در یادنامه صالح نوشتم (اگر نخواندید خوب است که بخوانید) این مطلب را نوشته‌ام و بعد نوشته‌ام: به تجربه دریافتم که «هر چه آن خسرو کند شیرین بود.»

ایشان معتقد بودند و صریحاً می‌گفتند که طب، پیشرفت چندانی نکرده است و حتی در بعضی زمینه‌ها، به دلیل بی‌اعتنایی به تجربه‌های گذشتگان عقب‌گرد هم کرده ولی معتقد بودند جراحی پیشرفت کرده و عملاً من هم این اعتقاد را پیدا کردم. طب جدید چون در دورانی است که تخصص پیش آمده، به مجموع بدن نظر ندارد و نمی‌تواند نظر کند. می‌گوید کبد خراب است یک دوا می‌دهد، این دوا برای لوزالمعده بد است. پیش آن دکتر می‌رود یا می‌گوید این دوا را نخور یا یک دوا دیگر اضافه می‌دهد گذشته از اینکه کبد خراب بود، لوزالمعده هم که از دواها خراب شده بود، این دفعه معده هم خراب می‌شود.

جامعیت طب مثل جامعیت همه چیز از بین رفته است. در طب تنها نیست، در حقوق هم هست. در حقوق می‌گویند که مجازات، برای تنبیه مجرم است. مصلحت جامعه مثلاً ممکن است خیلی اوقات پایمال

۱. عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۱۴ ه. ش. (جلسه پزشکان)

بشود، عدل و انصاف ممکن است بعضی وقت‌ها پایمال بشود. راه توبه که ما معتقدیم ممکن است پایمال بشود. یک مجموعه‌ای نیست که همه‌ی اینها را در نظر بگیرد. حال تقریباً در طبّ جدید هم اینطور است. طبّ قدیم اخلاط اربعه را در نظر داشتند. حضرت صالح‌علیشاه گاهی اوقات به مریضی می‌گفتند نتیجه‌ی آزمایشات چه بوده؟ یا می‌گفتند رفتی پیش فلان طبیب (طیبی که مورد نظر بود)، تشخیص او چه بود؟ یعنی ضمن اینکه طبّ جدید را خوانده بودند، عمل کرده بودند، آنچه هم تشخیص می‌دادند که پیشرفتِ طب است، از آن هم استفاده می‌کردند.

کتاب مقدّس که *تورات* و *انجیل* است را من یک‌بار اوّل خواندم، کلیّاتش به‌دستم بیاید. حالا گاهی به آن مراجعه می‌کنم. مطالبش در زمینه‌ی خلقت آدم و حوّا جالب است. در *تورات*، از لحاظ وسوسه‌ی خوردن میوه‌ی ممنوعه، چیزی نگفته، قاعدتاً این اخباری هم که برای ما گفته‌اند، خیلی‌هایش نادرست است. یکی از وزرای خلفا که دانشمند هم بود، یک منشی داشت بعد از مدّتی فهمید که این منشی، در اسلام نفوذی است. اوایل اسلام، مسیحیت خیلی مخفیانه کارشکنی می‌کرد حالا عملاً، آشکارا است. آشکارا هیچ عیبی ندارد، خوب است، هر کاری می‌خواهند بکنند. بالاخره حکم اعدامش را دادند. این منشی که خودش هم دانشمند بود، گفت که شما مرا اعدام می‌کنید ولی خیلی خوشحال

هستم که وظیفه‌ام را خوب انجام دادم، بیست هزار خبر جعلی در فقه شما وارد کردم که برای شما هیچ قابل تشخیص نخواهد بود. البته در زمینه‌ی خلقت آدم و حوا هم از این اخبار خیلی هست. خداوند چون اول مرد را برای باغبانی آفرید، نوشته باغ مرا آبیاری و محافظت کن، این کار هم از مرد بیشتر برمی‌آید تا زن. بعد یک روز نگاه کرد دید که آدم تنه‌است، به تنه‌ایی آدم دلش سوخت. حالا یک شعری هم می‌گویم راجع به این تنه‌ایی، بد نیست. یکی از شعرا در زمان حضرت صالح‌علیشاه، درویش بود خیلی درویش خوبی، خدا رحمتش کند وقتی ایشان رحلت فرمودند خیلی هم ناراحت شد، شعری گفت که خداوند دید خودش تنه‌است، خسته شد، ایشان را آورد، پهلوی خودش نشاند.

ز تنه‌ایی خود، خدا شد ملول

به هم‌صحبتی کرد او را قبول

گفتند آقا این کفر است، شرک است. شعر را عوض کرد و گفت:

ز تنه‌ایی او، خدا شد ملول

به هم‌صحبتی کرد او را قبول

حالا خدا هم از تنه‌ایی آدم ملول شد، به‌جایی که او را پیش خودش ببرد، گفت تنها نباشد، یکی از جنس خودش، مثل خودش آفرید، عیناً مثل او. نوشت که آدم را به خواب عمیقی فرو برد، وقتی

بیدار شد به هوش آمد، دید یکی مثل خودش نشسته، خداوند چون نظرش از آفریدن آدم همین بود که نسل بشر بماند، چون این نیت را داشت که نسل بشر بماند یک مرد تنها کافی نبود. خوب شد که اول زن را نیافرید، اگر اول زن را آفریده بود، دیگر مرد را نمی آفرید. به دلیل اینکه خداوند از مریم، مادر عیسی علیها السلام، بدون نیاز به مرد عیسی را آورد. اگر اول خداوند زن را آفریده بود دیگر نیازی به مرد نبود ولی حالا همین محبت را کرده ولی از این مسأله اشاره‌ای در این قسمت خلقت آدم و حوا نمی‌کند.

\*\*\*

مرقوم فرموده‌اند بطور خلاصه «اثرات حالات روانی در جسم». این کاملاً صحیح است، می‌بینیم. به اندازه‌ای واضح و صحیح است که در تاریخ طب «مِسْمِر»، آنچه که یادم می‌آید مِسْمِر، خیلی پیش بود سیصد سال، دویست سال پیش بوده. طبیب بود از راه طب به مسأله‌ی مَنیتیزم به اصطلاح، می‌گفت در بشر نیروی حیاتی هست، آن نیروی حیاتی کم که می‌شود باز یکی که نیروی حیاتی زیاد دارد به او تقویت می‌کند. یک چنین چیزهایی که نمی‌دانم درست است یا نه؟ بعد «فروید» از همین مطالعات، روی این فکر رفت و مکتب پسیکولوژی خاصی ایجاد کرد. شاگردانش «یونگ» و آن یکی دیگر، (یادم رفته) اسمش آلمانی است، آنها هم همینطور بودند یعنی از مطالعه‌ی در این



قسمت، ارتباط بین جسم و روح را به اصطلاح کشف کردند و گفتند همانطوری که طبّ بدنی هست، طبّ روحی هم باید باشد و فروید از آن طریق درمان می‌کرد. این در واقع مکمل این تقسیم‌بندی‌ها و تخصص‌ها بود.

آن یکی مکتب ایتالیایی (نمی‌دانم) «لومبروزو» و دو، سه تای دیگر، ارتباط بین جسم و روح، ارتباط بین روانشناسی و جامعه‌شناسی و علم حقوق را به اصطلاح به دست آورد که بعد در علم حقوق هم اثراتی دارد. به طوری که حالا دیگر او را به طب نمی‌شناسند، به حقوق می‌شناسند. همانطوری که «فروید» را به طب نمی‌شناسند به روانشناسی می‌شناسند. این هست، خیلی رابطه هست منتها این تقسیم‌بندی که آمده خیلی چیزها را از هم جدا کرده است. مطالعات طب جدا، روانشناسی جدا و... اینها یک عکس‌العمل آن است یعنی جبران آن است که ارتباط به اصطلاح طب و آنهای دیگر را هم درک می‌کند و مورد نظر قرار می‌دهد و حالا این رشته‌ها، رشته‌های به اصطلاح ارتباط طب با آن علوم دیگر خودش خیلی مهم و پرارزش است که در هر قسمتش خانم‌ها و آقایان کار کنند و مطلبی بنویسند، خیلی خوب است.

\*\*\*

قدیم که درس می‌خواندند یک عده‌ای به قول خودشان علوم

منقول می‌خواندند یعنی بحث در علم اصول، اخبار، تفسیر قرآن، قرآن را چون همه نمی‌خواندند برای اینکه می‌گفتند ابتدایی است یکی هم علوم معقول بود. فلسفه، منطق، ریاضیات، علوم عقلانی را علوم معقول می‌گفتند یعنی عقلانی. در علوم معقول و این حکمت، هم طب می‌خواندند حالا یا کم یا زیاد بعضی‌ها همین را ادامه می‌دادند طیب می‌شدند، بعضی‌ها نه، رشته‌های دیگر. بنابراین مثلاً حاج ملاهادی سبزواری، اطلاعات طبّی دارد. حضرت صالح‌علیشاه، حضرت نورعلیشاه، آقای سلطان‌علیشاه اینها همه اطلاعات طبّی دارند حتی آقای سلطان‌علیشاه، اصلاً هر روز مریض می‌دیدند و یک مقداری می‌خواندند. بوعلی سینا مثلاً در ضمن اینکه طیب بود ولی از عرفان هم سرش می‌شد که داستانش را شنیدید. برای اینکه ابوسعید ابوالخیر را ببیند که از او کراماتی می‌گویند، بلند شد از آن طرف‌ها مثلاً خوارزم و اینجایی که حالا تاجیکستان است، با اسب به نیشابور آمد که فقط شیخ را ببیند. از راه هم که رسید چنان عجله داشت یعنی دلش می‌خواست که گفتند شیخ حمام است، رفت حمام، آنوقت حمام عمومی بود. خودش حکیم بود طبیعی‌دان بود، شیخ از او پرسید که شما می‌گویید که قوه‌ی ثقل زمین، این طاس حمام که جلوی من است را گرفته؟ گفت بله، شیخ یک اشاره‌ای کرد، طاس حمام همینطور بالا رفت و برگشت، پرسید: پس این را چه می‌گویید؟ گفت خلاصه ما این درس را

نخواندیم بعد که ابوعلی سینا برگشت، نمط نهم را در آن کتابش به نام *مقامات العارفین* نوشت. ریاضیات به جای خودش، طبیعیات و روانشناسی هم به جای خودش اما درمان‌های مختلفی کردند.

حالا دیگر از یک طرف ما خوشحال هستیم که این علوم به واسطه‌ی تخصص پیشرفت کرده از یک طرف این تخصص موجب شده که کسی که آمده طب خوانده، دیگر از روانشناسی خبری ندارد که بعد آمده روانکاوی، روانپزشکی، بین این دو تا که هنوز کامل نیست وصله خواسته بکند. این به قولی زمینه‌ی فعالیت علمی مهمی است که اگر خانم‌ها و آقایان به آن توجه بکنند، خیلی خوب است، به نفعشان است.

\*\*\*

یکی هم مسأله‌ی وراثت خیلی مهم است. هم در طب، هم در روانشناسی. خیلی‌ها را من از قیافه‌شان به واسطه‌ی شباهتی که دارد، می‌گویم تو فلان کس هستی؟ می‌گوید بله، در عوض بعضی‌ها اصلاً هیچ شباهتی ندارند. می‌گوید:

شیر را بچّه همی ماند بدو

تو به پیغمبر چه می‌مانی؟ بگو!

حالا این شعر را درباره‌ی بعضی سادات هم به اصطلاح، می‌گویند. خود مسأله‌ی وراثت خیلی مهم است، چه وراثت از شکل یا



در مورد جراحی‌های پلاستیک، در قدیم یک علمی بود به نام علم‌الفراست. فراست، هم به معنای زرنگی و زیرکی است و هم به معنای همین علم فراست یعنی قیافه‌شناسی که از قیافه، خصوصیات شخص را می‌فهمیدند. آن داستان هم به نظر من، گفته‌ام چندبار، شنیده‌اید. یک مرتاضی بود، حکیمی بود می‌گویند در قدیم، در کوهی غار داشت مثلاً ماهی یک‌بار، مردم به دیدنش می‌آمدند، او از آنجا پایین می‌آمد بعضی‌ها که می‌خواستند ببینند او را ببینند، می‌گفت که یک نقاشی، شکلی از صورتش بیاورید من بینم. می‌آوردند نگاه می‌کرد بعضی‌ها را اجازه می‌داد ببینند، بعضی‌ها را اجازه نمی‌داد، می‌گفت نه. که از این قیافه تشخیص روحیاتش را می‌داد. البته اینها همه مثل است. تا یک دانشمندی خواست او را ببیند. رفت آن مرتاض گفت که شکل خودش را بکشد، بدهد. او یک شکلی از خودش کشید، داد بردند. او دید و پیغام داد نه، من تو را نمی‌پذیرم. او تعجب کرد ولی گفت من فهمیدم چرا من را نمی‌پذیری، اگر دیدی که ابروهای من نازک است برای اینکه من غضب نمی‌کنم. غضبناک بودم ولی سعی کردم این خصلت را از خودم دور کنم. حواس‌پرت بودم یعنی به چیزی توجه نمی‌کردم چون خودم می‌دانستم، سعی کردم تمرکز حواس به دست

آوردم، سه، چهار تا از این چیزها یعنی از شکل او فهمید که این مثلاً آدم باارزشی نیست که ببیند. این هم از تفرّسش فهمید که او چرا این کار را کرده؟ و گفت یعنی هر دو نشان دادند که از شکل صورت، روحيّات طرف را درک می‌کنند، می‌فهمند. البته هیچ چیزی در دنیای امروز ما مطلق نیست. یک مقداری از حقیقت همیشه در آن هست. اگر یک مقداری از حقیقت در آن هست، این جراحی‌های پلاستیک چه کار می‌کند؟ چون فرض کنید حالا دماغ‌ها را بیشتر جراحی می‌کنند. یکی که مثلاً صورتش پرگوشت است، می‌آید جراحی می‌کند، می‌شود صورت نازک. برای چی؟ برای اینکه صورتش مورد پسند همه باشد و حال اینکه آنوقت، نشان‌دهنده‌ی این بود که این آدم بی‌حسّ و بی‌حالی است. حالا این را جراحی کردند، این علامت یک انسان فعّالی است. از همین خیلی اوقات به اشتباه می‌افتند.

علم حقوق اینجا دخالت کرده، علم حقوق می‌گوید که جراحی پلاستیکی که بدون ضرورت باشد، دیه دارد. نه این علم حقوقی که حالا حقوق‌دانان فعلی ما می‌آیند، حقوق‌دانان دانشمندانی که بودند و حالا نیستند. می‌گویند اینکه گوشتش را برداشته، هرکسی برداشته، باید دیه بدهد، برای اینکه به دیگری زخم رسانده. گوا اینکه خودش خواسته که آن هم باز یک بحث دیگری در علم حقوق پیدا کرده است یعنی در واقع شکل اولیه‌اش که حاکی از روانیاتش بود، روحيّاتش بود، آن را

عوض کرده، این شکل حاکی از یک روحیاتی است که این ندارد. این روحیاتش این بود که صورت گوشتالودی داشته باشد، مثلاً بدن گوشتالود بدون استخوانی یا مثلاً کم استخوان. آنوقت اینکه جراحی اش کردند، این قیافه‌ای که حالا دارد حاکی از یک چیزهایی است که ضد آن قبلی بوده. شاید یکی از هزار مشکلات زندگی از اینجا ناشی می‌شود. این هم یک مسأله‌ای است که خوب است مورد توجه قرار بگیرد. البته نه مورد توجه و علاقه‌ی مثل من که هیچ کاری نمی‌توانم بکنم. جز اینکه از شماها تقاضا کنم رسیدگی کنید. مورد توجه شما اطباء قرار بگیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

فردا عید قربان است، خوشبختانه در مورد روز عید قربان بین مسلمانان اختلافی نیست. چون این مسأله‌ی عید و اینکه بعضی روزها را یک نام خاصی به آن می‌دهیم، اینها نامی است که طبیعت آنها نیست، ما صفتی برای آن می‌گذاریم. الان فرض کنید، (فرض محال، می‌گویند محال نیست)، ما همه‌ی مسلمانان جهان و بلکه همه‌ی مردم جهان، یک‌مرتبه تصمیم بگیرند که به‌جای اینکه فردا می‌گویند دهم ذیحجه، فردا را بگویند دوم ذیحجه یا اول ذیحجه. همان هست، هیچ فرقی نمی‌کند، روز همان روز است. اما اگر مردم همه‌ی دنیا بگویند که حالا برای ما تابستان است، درست نیست! همه‌ی دنیا هم بگویند. یک چیزی است که ما مطیع آن هستیم، نه آن مطیع ما. در مورد عید هم هر چه مسلمانان بگویند همان روز است. حالا خوشبختانه در این روز اختلافی نیست. شاید جهتش هم این است که عید قربان به دنباله‌ی مراسم حج است و حج هم باید در آن مکان انجام بشود. در تهران کسی نمی‌تواند حاجی بشود مگر اینکه به آنجا سفر کند و بنابراین همه‌ی حاجی‌ها ناچار هستند به همان نحوی که ساکنین عربستان، روز را می‌گیرند، تقویم دارند، ما هم همان باشیم.

البتّه اگر چنین کاری بتوانند در مورد عید فطر بکنند، آن هم

خیلی خوب است که آن جداگانه است. حالا عید قربان می‌گوید: از لحاظ مسیر تاریخ بشریت هم یک نحوه عیدی هست. به این معنی که عید اول فروردین یعنی روز شروع بهار، برای ما عید است. ممکن است یک روزی هم آن وسطها به قول آن که (حالا یا خدا او را رحمت کند یا خدا به او عقل بدهد)، گفته بود مراسم عید نوروز را تعطیل کنیم، به جای آن بیست و دو بهمن، عید بگیریم و حال آنکه بیست و دوم بهمن اگر یک شادی دارد، همراهش یک عزا هم دارد و آن این است که همان روز عده‌ی زیادی از جوانها کشته شدند، به هر جهت عید نوروز چون بستگی به طبیعت دارد، نمی‌شود تغییر داد. جهت آن هم این است که خود خداوند در مورد ماهها می‌گوید: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ<sup>۱</sup>. خداوند روزی که زمین و آسمان را آفرید، دوازده ماه قائل شد. نزد خداوند سال دوازده ماه هست. بنابراین دیگر ما این را تغییر نمی‌توانیم بدهیم، نباید بدهیم. اما در مورد عید قربان یک جهت دیگری هم در آن دارد، که خیلی در اذهان ما مخفی است. بشر اول که به کره‌ی زمین آمد، یک آدم بود و حوا که بعد نسلشان پیدا شد. آدم و حوا که مدتی در بهشت بودند، آرامش، آسایش بهشت را دیده بودند، همیشه یاد بهشت بودند. این روز اول فروردین را، روز اعیاد را به یاد آن ایام جشن می‌گرفتند. در واقع



مثل اینجا، ما خودمان وقتی سفری می‌رویم، یاد وطن که می‌کنیم یک نامه برای کسانی که آنجا بودند می‌نویسیم، آدم و حوا هم وقتی آمدند سواد که نداشتند یعنی هنوز آخوندی و ملّایی و مکتبی و دانشگاهی و اینها نبود که دانشمند بشوند، دکتر بشوند، بی‌سواد بودند. طرز مکاتبه‌ی آنها همین قربانی دادن بود یعنی در واقع به خداوند نامه می‌نوشتند که ما یادمان هست که در خدمت تو بودیم و البته همیشه هم تقاضا داشتند که برگردند. این قربانی دادن از اینجا ایجاد شد کما اینکه خود حضرت آدم هم با وجود اینکه خودش بود و همسرش و مدّت‌ها که هر دو فرزند زنده بودند، دو تا فرزند داشتند، توصیه فرمود اینها از آنچه که داشتند، قربانی می‌کردند یعنی در واقع به خداوند پیغام می‌دادند که ما این چیزهایی که خودت به ما دادی، تقدیم می‌کنیم، هاییل گوسفندچرانی می‌کرد، گوسفند خیلی خوبی را برای قربانی جدا کرد، قابیل زراعت می‌کرد، خوشه‌های پوسیده و خشک را که می‌خواستند دور بیندازند، برای قربانی می‌داد. یک مقداری، این ارث‌ها به ماها رسیده، مثلاً کسی می‌خواهد انفاقی بکند حتی وقتی که اسکناس می‌خواهد بدهد، انفاق کند، پاره‌ها، کثیف‌ها، کهنه‌ها را جدا می‌کند. آن دسته‌ی نو را برای خودش نگه می‌دارد. این یک چیز جزئی است. اسکناس فرق نمی‌کند، یک اسکناس هزار تومان چه نو باشد، چه کهنه، چه پاره، قیمت آن یکی است ولی این نشان‌دهنده‌ی خصلت

قابیلی است که در ما ظاهر می‌شود و الحمدلله همین اندازه است، ان شاء الله بیشتر نشود. منظور خداوند هدیه‌ی هابیل را قبول کرد، هدیه‌ی قابیل را قبول نکرد که بعضی‌ها البتّه می‌گویند، اینها تمثیل است یا نمی‌دانم آرزو هر چه، آن گوسفندی که هابیل داد چون با خلوص نیت بود خداوند این گوسفند را نگه‌داشت به فدیهِ اسماعیل، فرزند ابراهیم یعنی وَقَدَيَاةً بِذَبْحٍ عَظِيمٍ<sup>۱</sup> این بود، ذبح شرعی. در آن ایامی که، اینها هم آدم و دو تا بچّه‌های او ثروتی نداشتند، بهترین گوسفند خود را جدا کرد، آورد و البتّه گوسفند را هم که می‌گویم، نه اینکه یک گله‌ی بزرگ داشته باشد، نه! چهار، پنج تا گوسفند که داشت، بهترین را برای خدا جدا کرد. قابیل نه! قابیل گفت: اینها مال من است هر چیزی که نمی‌خواهم، می‌دهم، این قربانی بود. بعد به تدریج چون هر کسی می‌خواست نشان بدهد که بهترین هدیه را برای خدا می‌آورد، کم کم رسم شد فرزندش را قربانی می‌کردند که الان هر چند وقتی یک‌بار در روزنامه‌ها می‌بینیم که مثلاً کسی در هندوستان، فرزندش را قربانی می‌کند که یک چنین اثری هنوز هست. این مسأله در ذهن مردم بود تا شاید حالا اگر به عهدهِ تورات باشد، این را بنویسند که خداوند بعد از آن طوفانی که برای نوح فرستاد، تعداد بشر خیلی کم شد و خداوند عقل‌شان را زیاد کرد، با آمدن ابراهیم عليه السلام و اینکه ذبح فرزند

ممنوع شد، تاریخ ورق خورد. خداوند می‌خواست بفهماند، آیه‌ی قرآن هم می‌گوید: خداوند با بنده‌ای حرف نمی‌زند، پیغامی نمی‌دهد مگر به صورت وحی یا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ<sup>۱</sup> یا به صورت وحی که به پیغمبران صریحاً می‌گوید چنین کنید و یا یک پرده‌پوشی می‌کند، ما خودمان باید بفهمیم و پرده را برداریم. خداوند می‌خواست به این بشر بگوید: دیگر فرزندان را قربانی نکنید. خود خداوند به ابراهیم دستور داد که فرزندت را، فرزند یک‌دانه‌ات را قربانی کن. به ما گفت: ابراهیم باشیم یعنی هر چه خداوند فرمود، انجام بدهیم. ابراهیم قصد قربانی کردن فرزند داشت و حتی خیلی عاقلانه رفتار کرد. وقتی آمد، خواست به مادرش بگوید، نگفت چه کار می‌خواهد بکند؟ گفت: می‌خواهیم برویم مهمانی یعنی خداوند این درایت را به ابراهیم داد که بداند مادر غیر از پدر است. تو پدر هستی این کار را می‌کنی چون می‌دانی خداوند گفته، باید بکنی. مادر احساساتش غلبه می‌کند، حق هم دارد، من مادر را مجازات نمی‌کنم. او باید اینطور باشد و اسماعیل هم نمی‌دانست می‌گفت: با پدرم داریم می‌رویم گردش. بین راه ابراهیم به اسماعیل فرمود که یا بُنَيَّ<sup>۲</sup> اِنِّي اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَدْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى<sup>۲</sup>، من در خواب دیدم، (در خواب هم نیست رؤیت هم به رؤیا می‌گویند) یعنی خواب هم به اینکه دیدار الهی، من دیدم (البته اینجا فِي الْمَنَامِ می‌گوید) که باید تو را قربانی

۱. سوره شوری، آیه ۵۱.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

کنم، ذبح کنم. اینجا هم این درس برای ما هست وقتی می‌گوید: لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ<sup>۱</sup>، شما مدل بگیرید از ابراهیم یعنی از همه‌ی کارهای او، از نفس کشیدن او، از غذا خوردن او. اینجا گفت اگر می‌خواهید به یاد خدا باشید، کمکی کنید، از کسی مایه دارید می‌دهید باید به خودش بگویید، نه اینکه از دیگران مایه کنید که من می‌خواهم خیرات کنم، ملک یکی را بگیرید که من می‌خواهم اینجا بیمارستان درست کنم، نه! اگر خیراتی می‌کنید که دیگران در آن هستند، باید به او بگویید. به اسماعیل گفت. اسماعیل چه جواب داد؟ گفت: يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ<sup>۲</sup>، اشکالی ندارد بکن، ان شاء الله خواهی دید که من هم از صابرین هستم. از اینجا به بعد دیگر هر دو فهمیدند. اسماعیل فهمیده که باید برود، ابراهیم هم فهمیده که دارد امر خدا را اطاعت می‌کند. تا آن زمانی که اسماعیل را خواباند و خواست قربانی کند. اینجا دیگر به کمال رسیدند، هم اسماعیل، هم ابراهیم. دیگر خدا هم که ذبح نمی‌خواهد، قربانی نمی‌خواهد، همه چیز مال خودش است. خداوند به همین مصنوع خودش، گفته بود این کار را بکن و بعد هم خداوند پشیمان نشد، پشیمانی نیست. از اول خداوند این کار را می‌خواست بکند، می‌خواست هر دو را امتحان کند.

بشر هم تا این تاریخ فهمید که یک خدایی داریم و این خدا

۱. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

مالک همه چیز هست و برای این خدا داری قربانی می‌کنی، یک چیزهایی می‌دهی، از حالا به بعد به تو می‌گوییم: فرزندت را قربانی نکن. چرا؟ من فدیۀ دادم برای او یعنی در مقابل تمام فدیۀ‌هایی که مؤمنین برای خدا بدهند و خلوص داشته باشند، خدا فدیۀ می‌دهد. فدیۀ‌ای که فرستاد فدیۀ‌ی همه‌ی بشریت است. دیگر از این به بعد کشتن فرزندان به‌عنوان قربانی در درگاه خدا جایز نیست. این هم یک عید است برای ما، عید قربان که می‌گوییم به یاد آن ایام است، آنهایی که در مکه هستند، قربانی می‌کنند. آنهایی هم که یک‌بار دیدند همیشه یادشان می‌آید، همانطوری که آدم و حوا هرگز یادشان نرفت، هر وقت یک باغ خوبی می‌دیدند، یک درختی می‌دیدند، یاد بهشت می‌کردند. حاجی‌های ما، هر وقت این ایام می‌رسد، یادش می‌کنند که در این ایام در آنجا بودند. این هم یک جهتی است برای عید قربان که چرا می‌گویند قربان؟

تا زمان حضرت عبدالمطلب جدّ پیغمبر ما، عبدالمطلب خادم و به‌اصطلاح متولّی خانۀ کعبه بود. چون خانۀ کعبه از همان زمان ابراهیم که ساخته شد، خانۀ مقدّسی بود همه‌ی ملت‌ها احترامش می‌کردند. عبدالمطلب پیرمردی بود می‌گویند مثلاً صد سال عمر داشت، نذر کرد گفت: خدایا اگر (ده یا دوازده تا به‌نظرم)، دوازده فرزند پسر به من بدهی که در این کارها کمکم بکنند، یک پسر را در راه تو

می‌دهم. شد و عبدالمطلب دوازده پسر داشت که عموه‌های پیغمبر می‌شوند. همین نذرش را یادش آمد که باید یکی از بچه‌هایش را قربانی کند آمد که قربانی کند قرعه کشیدند به نام عبدالله آمد، کوچک‌ترین پسرش. عبدالله، پدر محمّد کوچک‌ترین پسرش بود. قرعه به نام او آمد. قوم و قبیله‌ی عبدالله یعنی مادرش و اینها، جمع شدند و نگرانی داشتند. عبدالمطلب گفت نمی‌شود من نذر کردم. گفت: شاید هم آنوقت‌ها یادشان آمد از قضیه‌ی حضرت ابراهیم یا نمی‌دانم سایر جهات، به هرجهت قرار شد که در مقابل این شتر بدهند، آنوقت شتر داشتند، همانطوری که دامداران بعدی حالا گوسفند و گاو رسم دارند، آنوقت‌ها شتر رسم بود. قرعه کشیدند بین اینکه عبدالله را قربانی کنند یا یک شتر؟ قرعه به نام عبدالله آمد که عبدالله را قربانی کنند. گفتند نه! این نشد، از نو قرعه‌کشی می‌کنیم. گفتند قرعه بکشیم که دو تا شتر باشد و عبدالله یک طرف؟ باز هم قرعه به نام عبدالله آمد. ده شتر کردند باز هم به نام عبدالله قرعه آمد که او را قربانی کنند. زیاد کردند تا به صد رسید، صد شتر که نذر کردند، به نام شتر آمد. دیگر با خیال راحت شتر قربانی کردند، عبدالله از این جهت آزاد شد. این هم آخرین باری بود که در تاریخ تمدن و در تاریخ دین اسلام قربانی دیده شده است. بعد که پیغمبر، متولد شد و بزرگ شد و وحی آمد، تأکید کردند در اینکه فرزندان‌تان را نکشید که خیلی‌ها این را بر سقط جنین هم

می‌گویند و سقط جنین هم اگر در یک مرحله‌ی آخر باشد، مجازاتش مثل قتل است، دیه‌ی آن همان اندازه است.

به هر جهت این بشرِ دو پا از همه‌ی جانداران دیگر بیشتر در کارهایش حقه‌بازی کرده ولی بعضی حقه‌بازی‌ها را خود خداوند به او یاد داده، برای اینکه نذرش را فراموش نکند، مثلاً شیطان به حضرت ایوب خبر داد گفت زن تو که می‌رود کارگری و از این طریق امرارمعاش می‌کند، خطا کرده و موهای او را تراشیدند. رسم آنوقت‌ها این بود. بعد ایوب نذر کرد یا قسم خورد که اگر من دیدم زخم موهایش تراشیده بود، مو نداشت، صد ضربه ترکه به او بزخم، بعد که آمد همان اول که دید، ایوب دید بله، موهای او تراشیده است و یادش آمد که باید اجرا کند گفت: صد ضربه باید به تو بزخم که همسر ایوب به ایوب گزارش داد که جریان این است من کار پیدا نکردم، یکی موهای من را خرید و من این کار را کردم یعنی این بزرگواری خود را نمی‌خواست بگوید، ناچار شد. آنوقت ایوب باید چه کار کند؟ باید صد ضربه بزند، خداوند به او یاد داد. گفت: صد تا ترکه بگیر، مثلاً ترکه‌ی چوب می‌زنند، صد ترکه بگیر به هم ببند یک دسته بشود، یک‌بار به او بزخم، نذرت عملی شده. وَلَا تَحْنُتْ<sup>۱</sup>، قَسَمْتُ رَا نَشْكُن. این قسم بود. منظور خداوند یک چیزهایی هم یاد داده البته حالا شما بگویید: اینهایی که هی پول می‌دهند حلال

بشود، می‌گیرند می‌دهند، می‌گیرند می‌دهند، آیا این از آن  
حقّه‌بازی‌هایی است که خدا یادمان داده؟ یا حقّه‌بازی‌هایی است که ما  
به شیطان یاد می‌دهیم؟ هر دو. به هر جهت نمی‌دانم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

نفس را هفتصد سر است و هر سری

از فراز عرش تا تحت الثری

اینکه خداوند در این عمری که در طبیعت کوتاه به ما داده است و هر سال یکبار به علامت کشتن نفس و لااقل یکی از سرهای نفس در ماه ذیحجه به ما مجال داده و ان شاء الله به ما توفیق بدهد که تا عمر داریم، این هفتصد سر را نابود کنیم. در پی مظهریتی که این تشریفات دارد، قربانی کردن یک حیوانی که خداوند از اول برای روزی بشر آفریده، کمال همان گوسفند این است که در عید قربان کشته بشود. کما اینکه کمال انسان در زندگی معمولی این است که لااقل یکی از سرهای نفس را بکشد. اگر یکی را به یاد خدا بکشد، همه‌ی سرها کشته می‌شود. نکته‌ی دیگری که در این نهفته است، این است که اگر توجه کرده باشید، دیدیم. دو گروه افراط و تفریط از لحاظ کشتن حیوان در مردم هست. عده‌ای حتی حاضر نیستند یک حیوان خیلی ساده‌ای را بکشند و حتی از کشتن ابا دارند و عده‌ای دیگر اصلاً روزیشان و کارشان آدم‌کشی است. نه تنها حیوان‌کشی، بلکه آدم‌کشی! البته چه بسا برای خودشان توجیهی قائل می‌شوند ولی به هر جهت مخلوق خداوند است و حال آنکه این مخلوق اگر بد یا خوب، مصنوع

۱. صبح دوشنبه، عید قربان، ۱۰ ذیحجه ۱۴۳۲ ه. ق، مطابق با ۱۶/۸/۱۳۹۰ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

دست اوست. هر انسانی برای خودش محترم است و همه‌ی انسان‌ها به اعتبار اینکه مصنوع دست محبوب ماست و صُنْع خداوند است، برای او محترم است و حتّی خداوند برای اینکه به ما یاد بدهد، فرموده است نه تنها شما که مخلوق من هستید، من خودم هم به این مخلوق اهمّیت می‌دهم. وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، البتّه این در یک مورد خاصّی گفته شد ولی عمومیت دارد. می‌گوید بنی آدم را ما کرامت و بزرگی دادیم، برای چه؟ برای اینکه خلیفه‌ی خداوند است. خداوند می‌خواهد خلیفه‌ی خودش در حال میانه قرار بگیرد، نه آنچنان از خشم و غضب و کشتن دور باشد و نه کارش فقط خشم و غضب باشد یعنی میانه‌رو باشد و لااقل سالی یک‌بار چشمش به خون و به کشتن بیفتد. این فایده را دارد که وقتی این کشتن را می‌بیند و این زجری که آن حیوان ظاهراً می‌کشد، یادش بیاید: مبدا نسبت به انسان‌ها این کار را بکنی! برای اینکه آنها هم همین حالت را دارند. به این جهت این یک جنبه‌ی تربیتی خاصّی دارد. از طرفی یادآور این است که ما در اصل می‌دانیم که این واقعه که ما امروز مثل نمایش می‌دهیم و واقعه‌ای را که قبلاً اتفاق افتاده، ما می‌گوییم این واقعه به دست حضرت ابراهیم گذاشته شد. این ابراهیم کی بود؟ ابراهیم کسی بود که بعد از این واقعه و قربانی، خداوند او را به دوستی خودش انتخاب کرد یعنی در نظر ما

می‌گوییم: انتخاب کرد، وَاَلَّا در نظر خداوند از همان اولی که ابراهیم را خلق کرد، برای دوستی خودش خلق کرد و بعد هم او را رهبر همه‌ی انسان‌ها قرار داد و گذشته از توصیه‌ی کلی، به مسلمین توصیه‌ی بیشتری کرد. خداوند او را ابراهیم اسم گذاشت آخر هر کودکی، نوزادی که به دنیا می‌آید پدرش او را اسم می‌گذارد. این دین ما هم که به دنیا آمد، ظاهر شد، ابراهیم، پدر این دین اسم گذاشت مَلَّةً اَبْرَاهِیْمَ هُوَ سَمَّاكَ الْمُسْلِمِیْنَ مِنْ قَبْلُ<sup>۱</sup>، از قبل خود ابراهیم شما را مسلمان نامید. یک مرحله‌ای مثل اینکه کودکی را که از شیر می‌گیرند یا اوّل بار به مدرسه می‌برند، یک قدم رو به جلو می‌آید، این قدم را جشن می‌گیرند. بچه‌ها را به مدرسه می‌گذاریم معمولاً پدر می‌رود، خیلی هم بچه را احترامش می‌کند و شادی و جشنی می‌گیرد. با این مرحله، خداوند یک قدم تمدن انسانی و بشری را جلو برد. چون قربانی در واقع یادگاری است از آن دورانی که آدم  در بهشت بود، از تمام نعمات بهشت استفاده می‌کرد. بعد که آمد برای اینکه یادش باشد، این نعمت را هم خدا داده، این نعمت را در آنجا نداشت که گوشت مصرف کند، این نعمت را هم خدا در اینجا به او داد، به شکرانه‌ی این، از این نعمت می‌خورد، یک قدری هم به خداوند هدیه می‌کند. خداوند نیاز ندارد ولی بشر برای اینکه نشان بدهد که ما همان بنده‌ی تو هستیم که پدرمان یک

اشتباهی کرد، ما را به این تبعیدگاه فرستاد و نشانه‌ی شکرگزاری از پدر. بعد هم در داستان خود ابراهیم علیه السلام، می‌بینیم بعد از آنکه اولاد نمی‌آورد، در هشتادونه سالگی فرزندی آورد و خداوند گفت: این فرزند یگانه‌ات را بکش، از خودت دور کن. به ابراهیم گفت تو نباید به دیگری جز معشوق الهی خودت، عشق بورزی، جز امر خدا هیچ دلبستگی نباید داشته باشی. این دلبستگی دارد ایجاد می‌شود، به طوری که ممکن است از خداوند غفلت کنی، این را هم خودت دور کن. ابراهیم قبول کرد. ما با یک کلمه می‌گوییم «قبول کرد»، تمام می‌شود ولی اگر تصور کنیم فرزند یگانه‌ای، پدری که دیگر فرزند نداشت و این فرزند را خدا به او داد، این فرزند را از خودت دور کن. اطاعت امر الهی بود. این اطاعت امر الهی در هر لحظه ممکن بود عملی بشود یا ممکن است خدای نکرده منصرف بشود، برای ما «خدای نکرده» است. ابراهیم در آن لحظه‌ای که کارد را کشید و خواست سر اسماعیل را از بدن جدا کند، نشان‌دهنده‌ی این بود که این تصمیم واقعی و جدی است و دارد انجام می‌شود. آنوقتی که کارد بُرید، ابراهیم کارد را دور انداخت، عصبانی شد، که چرا نمی‌بُری؟ این آخرین درجه‌ی خلوص ابراهیم بود. خوشحال نبود از اینکه کارد نمی‌بُرد و بهانه‌ای برایش هست، بلکه غضبناک شد که چرا مانع اجرای امر الهی می‌شوی؟ این نکته‌ی خیلی دقیقی است که درکش برای ما خیلی مشکل است. از آن لحظه ابراهیم

به اوج عظمت رسید، آن لحظه بود که خداوند دست ابراهیم را گرفت و گفت تو دوست منی یعنی غیر از من کسی را نمی‌پسندی یعنی هر چه من بگویم با علاقه انجام می‌دهی. این جشن بزرگی برای ابراهیم بود. برای چنین جشن بزرگی یک عظمتی باید بشود این است که خداوند می‌فرماید: وَقَدَّيْنَا بِذَبْحِ عَظِيمٍ<sup>۱</sup> بِذَبْحِ عَظِيمٍ یعنی نه یک شتر، یک فیل، عظمت در آن نبود، عظمت در این واقعه بود. این است که فدیهِی این واقعه هم ذبح عظیمی است وَقَدَّيْنَا بِذَبْحِ عَظِيمٍ. شاید بعضی اخباری هم در این زمینه باشد که می‌گویند آن همان گوسفندی بود که هابیل نذر خداوند کرده بود با خلوص نیت و نذرش قبول شد، قایبل قبول نشد. به هر جهت این جشن بزرگی بود از این جهت.

نکته‌ی دیگری که در این جشن، ابراهیم خواست به جهانیان نشان بدهد، فرمود: وَقَدَّيْنَا بِذَبْحِ عَظِيمٍ ما خودمان یک فدیهِه برایش دادیم. عوض آن، مثلاً گوسفندی از باغ بهشت برایش فرستادیم. شما مردم هم فدیهِه بدهید. به جای اینکه فرزندان را نابود کنید، به جای فرزندان، برای برادران خود و امثال خود غذا تهیهِه کنید. چه فایده فرزندی را قربانی کنید؟ یکی از مصنوعات خدا را تلف کردید و بعد این است که هم در احکام قربانی و ذبح آمده است که بهتر این است تا ثلث آن قربانی را، خود شخص مصرف کند که بفهمد چی دارد به

دیگران می خوراند؟ خدا می گوید من گفتم: بهترین گوسفندان، بخور  
 ببین بهترین گوسفندان است؟ خودت بخور. ثلثش را به دوستان و احبًا  
 و بزرگان بده برای ایجاد انس و الفت با آنهایی که الفت داری، برای  
 ازدیاد آن الفت. ثلث دیگر را هم به مستمندان و نیازمندان برسان.  
 خداوند نخواسته است هیچیک از مصنوعاتش و هیچ نعمتی که آفریده،  
 هدر بشود، باید این را بخورند. ما از هر واقعه‌ی کوچک ساده‌ای که به  
 دست این بزرگان و نظر آنها انجام شده، هزاران عبرت باید بگیریم، در  
 همین واقعه‌ی کوچک، در همه‌ی زندگی‌مان. ان شاء الله خداوند این  
 قربانی‌هایی را که می‌کنیم از ما قبول کند.

ان شاء الله همه‌ی ما را، همه‌ی مسلمان‌ها و بالخصوص شیعیان  
 واقعی، ما فقرایی که شیعه‌ی واقعی هستیم را توفیق بدهد که درک این  
 مسائل را بکنند. ما را لایق آن هدفی که فرمودی، اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ  
 خَلِيفَةً<sup>۱</sup>، قرار بده، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

مشکلاتی که امروز تقریباً در همه‌ی دنیا هم هست، اختلافات خانوادگی است یعنی زن و شوهر، یک دختری یا پسری با آن شور و نمی‌دانم حرارتی که تصنعی نیست ولی از تصنعی شدیدتر است. ازدواج می‌کنند بعد می‌بینند، نه، آنطوری که آنها می‌خواهند نمی‌شود، یک راهی است که خدا گذاشته به یک نحوی، آنوقت به هم می‌خورد.

و اما اختلافات، اولش مسأله‌ی اعتیاد است. اعتیاد را همان اول باید بررسی کنیم، نه اینکه می‌گویند به اندازه‌ی یک نخود، یک گندم حالا مثلاً تریاک می‌کشم، چون من آنها را جدید را که نمی‌دانم چیست؟ فقط تریاک و هروئین را دیدم، بعد دیگر اینهای جدید درآمدند. این مهم نیست، ازدواج می‌کنید بعد می‌بینید که یک نخود تبدیل می‌شود به یک هندوانه، یک هندوانه تریاک می‌کشد. از اول چشم و گوش داریم، با چشم و گوش باز، بلکه دو چشم داریم، دو چشم هم قرض کنید و ببینید که اعتیاد نداشته باشد. این مسأله‌ی اعتیاد را البته در شرایط شرعی، مذهبی نوشته‌اند در آنجا فقط فرمودند مسلمان باشد. مسلمان همین است که یک‌بار جلوی شما بگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ. اگر بی‌اعتقاد بگوید خودش صدمه‌اش را می‌بیند. به هر جهت از آن اول دقت کنید و

جلوی اعتیاد را بگیرید. خیلی‌ها را من دیدم، چون در شغلی که داشتم، خیلی مردمان مختلف می‌دیدم، در کارهای قضایی، جاهای مختلف به خیلی‌ها من خودم می‌گفتم. حتی فرض کنید مثلاً من در یک مهمانی دعوت داشتم شام می‌خوردیم، ما هنوز داشتیم شام می‌خوردیم، مثلاً یک بساط تریاک راه می‌انداختند. آنوقت‌ها تریاک بود. به من مثلاً تعارف می‌کردند: بیا! بیا! می‌گفتم نه! می‌گفتند بیا یک پُک بزن، ببین آخر چه مزه می‌دهد؟ گفتم: نه! مزه‌ای می‌دهد که من آن مزه را نمی‌خواهم. بنابراین از اوّل من یک پُک هم به تریاک نزدم. الحمدلله نیت و آن جرّزی که حضرت صالح‌علیشاه مرحوم پدر من، دور من تنیده بودند، الحمدلله مجال این را نمی‌داد که انسانی وارد بشود یا مجال اینکه من بروم ببینم این چیزها چیست؟ نه! بنابراین شما هم همینطور. بعد که اگر خدای‌ناکرده دیدید معتاد است، یک التیماتوم بدهید بگویید: تا فلان تاریخ باید ترک کنی، اگر نکردی، من می‌روم دنبال طلاق و به هم زدن. در این صورت از طلاق نترسید. فقط این یک مورد را من توصیه‌ی به طلاق می‌کنم. در قرآن هم دارد، نه در مورد اعتیاد، در یک موردی حالا یادم نیست که چه فرمودند؟ طلاق بدهید، از هم جدا بشوید، نترسید از امرار معاش بعدی که خدا می‌رساند، درست می‌کند. که در اخبار دارد، یکی آمد خدمت حضرت جعفر صادق و گله و شکایت از زندگی. فرمودند ازدواج کن، ازدواج کرد سال‌ها گذشت بعد آمد گفت:



ولی زندگی من مرفه نشد گفتند: طلاق بده. هر دو در آیه‌ای آمده که مورد خاصی دارد. چون اینهایی که نوشتند، فقط همین برای آنها عجیب بوده که گفتند: ازدواج کن، طلاق بده. نوشته‌اند جهاتش چیست؟

جهت دومی که با هم نمی‌سازند یا همیشه نگران هستند، این است که فرزند می‌خواهند و فرزند ندارند، البته این یک مقداری طبیعی است یعنی مربوط به طبیعت است که آزمایشاتی می‌کنند، یک مقداری از آن شاید انتقام الهی باشد (در دو آیه من دیدم، خداوند را ذُو انْتِقَامٍ<sup>۱</sup>، گفته).

در اوّل سوره‌ای می‌گوید: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً<sup>۲</sup>، خداوندی که شما را آفریده، همسران را هم از خودتان آفریده، حالا فرق نمی‌کند، هم خطاب به مرد است هم خطاب به زن، خطاب به هر دو است، شما را از یک وجود آفریده، از یک هستی، مردتان را هم و همسران را هم آفریده که از شما رجال و نساء به وجود آورده پس یکی از کارهایی که از اشتغالات خداوند است، این است که نسل بشر ادامه پیدا کند، این از کارهای اوست. حالا اینهایی که از همان اوّل جلوگیری می‌کنند یعنی چه؟ یعنی می‌گویند: خدایا ما که نوکر تو نیستیم، نمی‌خواهیم بچه بیاوریم. خداوند

۱. سوره آل عمران، آیه ۴/ سوره مائده، آیه ۹۵/ سوره ابراهیم، آیه ۴۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱.

هم می گوید نوبت من هم می شود. بعد که شما می گوید که آهای! فرزند می خواهیم، داد و بیداد می کنید. خدا می گوید: به من چه؟ شما بروید بچه بیاورید. شما اگر در هر کاری، امر الهی را ببینید و سعی کنید و بخواهید که برنامه تان این باشد که اوامر خداوند را اجرا کنید، خودبه خود متوجه می شوید. البته خیلی ها هستند یعنی من می شناسم کسانی را که ازدواج کردند، جلوگیری هم نکردند، بعضی ها دو بچه، سه بچه که آوردند دیگر نتوانستند. خود خدا جلوی آنها را می گیرد، می گوید: بس است یعنی نه اینکه به شما بگوید، به طبیعت می گوید بس است. بعضی ها هم هستند، نه! خداوند مجال می دهد، خیلی ها هستند، در همین بیدخت گناباد ما، خانواده‌ی ما خیلی هستند، ده، دوازده تا، پانزده تا بچه، خیلی هم خوب هستند. البته این بشر حالا هم یک خرده، خلاصه خرده شیشه دارد. خدا برای اینکه بشر از این زحمت فرار نکند، (آخر یک زحمتی دارد) اولاً در این زحمت از اولش یک جاذبه‌ای هست مثل آهن و آهنربا، خلقتی کرده که اینها خودبه خود به میل خودشان جمع می شوند که فرزند بیاورند. تا اینجا امر الهی است. اما اگر جلوگیری کردید، این گوش تان که حرف خدا را شنید، در آن گوش تان آهسته شیطان می آید می گوید: ولش کن، جلوگیری کن! ولی اگر هم به اصطلاح طبیعی رفتار کردند، یک مدتی مقداری که شد، بعد خودبه خود آن ازدیاد نسل قطع می شود، این است که از این جهت نگران

نباشید. این جهت دوّم.

جهت سوّمی که هست در دوران امروز که تازه است، همان که گفتم که صد سال، صد و چهل، پنجاه سال است که دوران جدیدی شروع می‌شود، خیلی در دنیا خانم‌ها، اولاً عده‌شان زیاد است و آنهایی که از ازدواج گریزان هستند، خیلی زیاد می‌شوند. اینها بیکار هستند، چه کار کنند؟ خیال می‌کنند که سیاست خیلی آس‌دهان‌سوزی است، خیلی خوشمزه است که مردها انحصار به خودشان کردند. نه والله، این سیاستی که امروز آفریدند، در دنیا هست و عمل می‌کنند از زهر هلاهل بدتر است. هم برای سلامتی خود شخص بدتر است و هم خانواده. بین زن و شوهر اختلاف می‌افتد در اینکه زن چطور باشد، مرد چطور باشد؟ عمده‌ی اینها هم نه اینکه تقصیر زن باشد ولی الزاماً از ناحیه‌ی زن می‌شود. در خیلی از کشورها ممنوعیت‌ها ایجاد کردند، ممنوعیت صحیح نیست که فلان چیز را در زن‌ها یا در آقایان ممنوع کنند. از این جهت هم اگر اختلافی بود، اختلاف را خودتان باید حل کنید. آخر هر چیزی میزانی دارد. میزان فاصله، کیلومترشمار است چند کیلومتر از مسیری، میزان وزنه گرم و کیلوگرم است که این بیشتر است یا آن بیشتر است؟ ولی مهر و محبت میزان ندارد که بگوید آن بیشتر است ولی یقیناً آن لذتی که مادر از بودن فرزندش می‌برد، ولو فرزند بزرگش، پدر هم می‌برد ولی نه به آن اندازه، خیلی کمتر. آن لذت در هیچ چیزی

نیست، در اینکه رئیس‌جمهور دنیا هم بشوید، آن لذت وجود ندارد. چون منظور هم همین است که از یک امری لذت ببرید، حالا لذت انواع دارد. اینجا هم، با خود طرفین است که حل کنند، هر دو سر لج نیفتند. البته این خانه‌دار بودن یا نبودن و اینها هم هست، اینها را باید خودتان حل کنید. این دو، سه موردی که عمدتاً موجب اختلاف و جرّ و بحث می‌شود، همین‌ها است.

مقررات ازدواج هم در هر مملکتی، در هر دینی یک مختصر تفاوت‌هایی دارد و الاّ همه‌ی آنها یکی است. چه کسی محرم است؟ چه کسی محرم نیست؟ اینها حتی در بین خود فقها و فقهای اسلامی خیلی اختلاف هست. مثلاً راجع به رضاع، شیر دادن اختلاف است. در فقه شیعه یک قاعده‌ای هست یک خرده عجیب به نظر می‌رسد می‌گوید: برای شیر دادن بچّه، مادر اولی است یعنی اگر مادر حاضر شد خودش بچّه را شیر بدهد، پدر حق ندارد مانع بشود و وقتی هم که شیر داد، اگر به واسطه‌ی این شیر دادن از یک شغلی، از یک کاری، از یک حقوقی باز ماند، باید مرد جبران کند ولی در واقع چون مادر تمکین کرده و اولاددار شده، تمام هزینه و خرج زحمت آن اولاد باید به‌عهده‌ی پدر باشد.

خداوند مقرّر کرده زحمت‌ها و به‌قولی حمّالی‌های خانواده، به‌عهده‌ی مرد باشد یعنی باید اینطور باشد و مرد هم از اینکه این

وظیفه را انجام بدهد، لذت می‌برد. همانطوری که زن از وظایفش لذت می‌برد، مرد هم از این کار لذت می‌برد. به این طریق یک تقسیم‌بندی کلی، در مقررات مذهبی هست اما به طرفین هم اجازه داده، گفته است که اگر خودتان یک چیزهای اضافه بر این می‌خواهید، در اول عقد انجام بدهید. بنابراین ما چیزهایی که همه فریاد می‌زنند آقا! قانون را عوض کنید همه‌ی چیزها به قانون نیست. در مسائل خانوادگی، اصلاً قانون را ولش کن. فقط عاطفه و روابط است. در مسأله‌ی رضاع گفتم، مسأله‌ی رضاع، شیر دادن بچه. آخر این خیلی عجیب است که بگویند: بچه به دنیا آمده، به پدرش بدهند، پدر چه کار کند؟! نمی‌تواند شیر بدهد، باید شیر خشک بخرد ولی عجیب‌تر این است که یک مادری حاضر بشود این کار را بکند و شاید خدا خواسته بگوید از چنین مادری که حاضر است بچه‌ی خود را سر لچ‌ولج‌بازی ول کند، بهتر این است که نسلی از او نماند. ولاً نقش مادر از لحاظ عاطفی در زندگی است. در مسائل خانوادگی دنبال قانون نباید رفت و باید عرف مردم را قرار داد. مثلاً در همین موارد، خداوند یعنی احکام شرعی مقرر کرده که مثلاً تعیین مسکن با مرد است، یکی باید معین کند. از طرفی حالا خودتان فکر کنید اگر غیر از این بود ولی نگفته: حتماً این است، گفته: با مرد است بله! ولی اگر در قرارداد، اول ازدواج معلوم شد تعیین مسکن با زن است، نه! همه‌ی اینها قابل برگشت است. محتاج به قانون نیست

که مرتب قانون را عوض کنند، هرکسی بیاید سر ما کلاه بگذارد به خصوص سر زن‌ها را، گول بزند که من قانون را عوض می‌کنم، چنین می‌کنم... جای عوض کردن قانون، هرکدام شأن خودش را بدانند.

نفقه یعنی خرج خانه با مرد است. می‌تواند شرط کند، اگر شرط کند یعنی اگر راضی باشد، نه اینکه به زور در ازدواج چون ازدواج یک قرارداد است یک عقد است همان اول قرارداد ببندد. حتی در چیزهای خیلی ساده، یکی از فقرای یزدی که خیلی وقت است که مرحوم شده، (تازه آنوقت که مرحوم شد جای جدّ من بود.) ازدواج کرده بود، نوشته بود که من چون مرغداری دارم، باید زنم هر روز استخوان برای اینها بکوبد. شرط کرده بود نوشته بودند زنش هم قبول کرده بود. باید توقّعات و امکانات و درک طرفین بالا برود، بدانند می‌توانند چنین شرایطی بگذارند. این محتاج به قانون نیست که هر چه می‌خواهید در آن باشد البته از این حیث اگر به قواعد قانون بپردازید یک‌طور دیگر است. ازدواج را در خارج مثل ما عقد نمی‌دانند، ازدواج را یک قراردادی می‌دانند. آنها یک قرارداد می‌بندند قبل از ازدواج راجع به اینکه ما توافق می‌کنیم که اگر ازدواج کردیم، شرایط ما این باشد، مسکن با چه کسی باشد؟ شغل با چه کسی باشد؟ هزینه با چه کسی باشد؟ و امثال اینها و این را امضاء می‌کنند. بعد به‌عنوان ازدواج پیش کشیش می‌روند،

کشیش آنها را به هم پیوند می‌دهد یعنی می‌گوید به نام خداوند شما دو تا را به هم وصلت کردم و تعهد می‌کنید که به هم وفادار باشید. دو تکه کردند و حال آنکه در خود اسلام اینها را جمع کردند، یک قرارداد است و در آن قرارداد البته می‌شود هر شرطی که بخواهید، بکنید ولی البته آن شرط این است که طرف هم قبول کند، چون قرارداد است، عقد است.

به هر جهت در مسأله‌ی ازدواج اصلاً به نظر من، یک چیزی است که نباید اختلاف پیش بیاید. فقط یک اختلاف پیش آمد، آن هم پسران حضرت آدم، هابیل و قابیل و آن جریان بود، اختلاف زن و شوهر نبود، اختلاف دو تا برادر بود. امیدوارم که هیچ‌وقت بین شماها و ماها، بین ماها همه، مرد و زن، اینطور اختلاف خانوادگی پیدا نشود. اگر پیدا شد، یک لعنت بر شیطان بگویید و رد کنید.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.



مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
		۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	-	۷۰ مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
		۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
		۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
		۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
		-
۸۰	۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
		۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
		۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
		۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
		۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
		۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
		۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
		۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
		۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
		-

۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	
۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	
۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	
۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	
۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	
۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	
۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	
۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	
۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	
۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه هفده:  
۱۰۰۰ تومان  
(تفصیل بر روی جلد)

مجموعه هجده:  
۱۰۰۰ تومان  
(تفصیل بر روی جلد)

مجموعه نوزده:

۱۰۰۰ تومان  
(شامل ۱۰ جزوه)

- ۱۱۱ گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)  
 ۱۱۲ گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)  
 ۱۱۳ گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)  
 ۱۱۴ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)  
 ۱۱۵ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)  
 ۱۱۶ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)  
 ۱۱۷ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)  
 ۱۱۸ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)  
 ۱۱۹ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)

- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)

۱۲۰ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول) ۵۰۰ تومان

۱۲۱ درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر ۵۰۰ تومان

۱۲۲ شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم) ۵۰۰ تومان

۱۲۳ فهرست موضوعی جزوات ۵۰۰ تومان

۱۲۴ درباره‌ی ذکر و فکر ۵۰۰ تومان

۱۲۵ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و ششم)

۱۲۶ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)

۱۲۷ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)

۱۲۸ گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)

۱۲۹ گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)

۱۳۰ درباره‌ی بیعت و تشرّف ۲۰۰ تومان

مجموعه بیست:

۵۰۰ تومان  
(شامل ۵ جزوه)